

این یادداشت کوتاهی است به مناسبت پنجاهمین سال انتشار کتاب «امیرکبیر و ایران»، نوشته دکتر فریدون آدمیت. نسل جوان ما شاید کمتر آگاهی داشته باشد که از نشر این اثر دقیقاً نیم قرن می‌گذرد. چنان‌که برخی محققان نیز متذکر شده‌اند پیش از نگارش این تصنیف جاودانه، آنچه درباره کارنامه سیاسی میرزاتقی خان امیرکبیر می‌دانستیم سخت ناچیز بود، بلکه در حد یک مقاله یا چیزی از این قبیل.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* * *

زندگی سیاسی امیرکبیر موضوع پایان‌نامه درجه لیسانس فریدون آدمیت بود. او در خرداد ماه ۱۳۲۱ از دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. آن پایان‌نامه تحصیلی که در بیست و یک سالگی نوشته شد، پایه تحقیق کتاب «امیرکبیر و ایران» است که دو سال بعد در سه جلد انتشار یافت.

اولین چاپ «امیرکبیر و ایران» با مقدمه مفصل زنده‌یاد محمود محمود منتشر شد که دکتر آدمیت همیشه از او به عنوان استاد بزرگوار یاد می‌کند و چنین می‌نویسد: «از مرحوم محمود

* این مقاله گسترش یافته‌ای است از آنچه به مناسبت پنجاهمین سال انتشار امیرکبیر و ایران که در نشریه کلک،



تألیف: دکتر فریدون آدمیت



روی جلد چاپ دوم «امیر کبیر و ایران» - ۱۳۳۴

۱۳۳

پس از انتشار چاپ اول آن در سه جلد (۲۴-۱۳۲۳)، در سال ۱۳۳۴ در یک مجلد انتشار یافت که اطلاعات مبسوط تازه‌ای از اسناد سیاسی خارجی بر آن افزوده گردید. در چاپ سوم مدارک منتشر نشده دیگری از آرشیوهای خارجی و کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بر آن اضافه شد. در چاپ چهارم آن از مجموعه‌ای شامل بیش از دویست نامه امیر کبیر به ناصرالدین شاه، (که امیدواریم یکجا انتشار یابد) به علاوه صورت مذاکرات کنفرانس ارزنة الروم، (که متن کامل آن به دست ما رسیده) و برخی نامه‌های تاریخی دیگر، و رساله‌ای در نقشة اصلاحات که ضمن آن تقریرات امیر در «خیال کنسلیطوسیون» آمده، بهره‌برداری شده است. دکتر آدمیت در چاپ چهارم در بعضی از فصول تجدیدنظر کرده؛ گفتاری بر مبحث اصول حکومت و «نظم میرزاتقی‌خان» افزوده؛ سرنوشت امیر را در ارتباط دولت او با عوامل قدرت بسط داده، و داستان سقوط و تباهی امیر کبیر را با تفصیل بیان کرده است. دکتر آدمیت در پیشگفتار چاپ سوم «امیر کبیر و ایران» چنین می‌نویسد:

«با امیر کبیر و ایران تحقیق تاریخ سیاسی اخیر ایران را براساس مدارک اصیل و اسناد دولتی آغاز نهادم. این کتاب سرگذشت نگاری به سنت مورخان ما نیست؛ شخصیت میرزاتقی‌خان را در سیر تحول تاریخ زمان مورد تحلیل قرار داده‌ام، به جریانهای تاریخ و عوامل سازنده آن جریانها، خاصه به بنیادهای اجتماعی ایران توجه داشته‌ام. کوشش کرده‌ام رابطه امیر کبیر را با اجتماع به

دست دهم و اثرش را در تاریخ بازنماییم، او را بشناسم و بشناسانم. آن شیوه نمودار مرحله مرفقی تاریخ‌نگاری است و از بامعنی‌ترین جهات تعقل تاریخی.»

«امیرکبیر و ایران» از نظر موضوع و گسترش مباحث. تاریخی، روش تحقیق علمی و چگونگی بهره‌برداری از اسناد و مدارک، و تفکر تاریخی از همان اوان انتشار یک تصنیف بدیع و بی‌همتا شناخته شد؛ و مورد توجه اهل دانش و فکر قرار گرفت.

«امیرکبیر و ایران» نمونه یک بیوگرافی سیاسی در تاریخ‌نویسی مدرن است. عنوان کتاب با مضامین آن دقیقاً می‌خواند؛ بدین معنی که شخصیت یک دولتمدار در کل تاریخ مورد سنجش و تحقیق است. و از نظرگاه تاریخ تحلیلی و سبک نگارش، فصل نوی در تاریخ‌نگاری مدرن می‌گشاید. این اثر سترک شامل سی‌وسه بخش است. عوامل پرورش شخصیت فردی و سیاسی میرزاتقی‌خان و رگه‌های روانشناختی او را به دست می‌دهد؛ تحول فکری را در برخورد تمدن غربی باز می‌نماید؛ و به کارنامه دوران زمامداری او می‌پردازد: روش حکومت و «نظم میرزاتقی‌خانی»، تأسیسات نظامی، اصطلاحات سیاسی و اقتصادی و مالی و نشر دانش و فرهنگ جدید را دربرمی‌گیرد. سیاست خارجی مبحث دامنه‌داری است. روابط سیاسی با روس و انگلیس و فرانسه و اتریش و آمریکا و عثمانی، و سیاست ایران در هرات و افغانستان و ترکستان را بررسی می‌کند. سرنوشت دولت او در نظام سلطنت استبداد ارتجاعی جای خود را دارد. افسانه‌سازی مردم نیز از قلم نیفتاده.

در این گفتار درباره دو قضیه از کل مقولات این اثر به اختصار سخن می‌گوییم: امیر در کنفرانس ارزنة‌الروم؛ حکومت و «نظم میرزاتقی‌خانی». هر کدام نمایانگر جنبه‌ای از شخصیت سیاسی او و همچنین روش‌نگر روش نویسنده در تحلیل تاریخی است.

کنفرانس ارزنة‌الروم که بیش از چهار سال (از ربیع‌الثانی ۱۲۵۹ تا جمادی‌الثانی ۱۲۶۳) طول کشید همراه پیمان ارزنة‌الروم (۱۲۶۳) - بازنمای آخرین دوره تحول تاریخی روابط ایران و عثمانی است. از یکسو، مناقشه‌های قرون گذشته میان دو کشور را منعکس می‌دارد، و از سوی دیگر پایه مناسبات جدید دو دولت همسایه را تا سقوط امپراطوری عثمانی و تأسیس دولت عراق و حتی پس از آن بنیان‌گذارده است. از آن گذشته، نخستین کنفرانس بین‌الملل است (هرچند به مفهوم محدود آن) که ایران در آن مشارکت داشته. به حقیقت، این مجمع به دو ملاحظه خصلت بین‌الملل دارد: اول آنکه، علاوه بر هیأت نمایندگان ایران و عثمانی، هیأت نمایندگان انگلیس و روس نیز در آن شرکت کردند. دیگر آنکه، سیاست دو دولت روس و انگلیس در روند گفت‌و شنود و تصمیم‌گیری‌های کنفرانس تأثیر مستقیم داشته. به عبارت دیگر، ماهیت مجمع ارزنة‌الروم در متن سیاست بین‌الملل قابل درک است.

به رغم همه آن ملاحظات تاریخی و سیاسی بسیار مهم - نه از متن مذاکرات ارزنة الروم آگاهی داشتیم، نه گزارش درستی از آنچه در آن مجمع گذشته انتشار یافته بود، نه از وجهه نظر و دیپلماسی انگلیس و روس با خبر بودیم، نه سهم میرزاتقی خان را در مذاکرات و تصمیم گیری کنفرانس می دانستیم، و نه به طریق اولی شگردهای زیرکانه سیاسی او ثبت تاریخ گشته بود. انصافاً مدیون «میرکبیر و ایران» هستیم، روشنگر همه آن ابهامات تاریخی و سیاسی بی کم و کاست. اینک به مأخذ صورت کامل مذاکرات ارزنة الروم و گزارش های تفصیلی و نامه های رسمی میرزاتقی خان - گزارش همه جانبه درستی درباره آن کنفرانس عرضه شده است. اینجا همان اندازه کاردانی و هوش سیاسی میرزاتقی خان در کار کنفرانس می درخشد که روش نویسنده در تحلیل تاریخ دیپلماسی ماهرانه و آموزنده است. بدان ملاحظات این بخش یکی از ارزشمندترین مباحث «میرکبیر و ایران» است. درباره کار کنفرانس ارزنة الروم فقط به یک قضیه توجه می دهیم:

قضیه حاکمیت بر محمره (خرمشهر امروزی) و حقوق مشترک کشتیرانی در شط العرب مهمترین و حادثترین موضوع دستور کنفرانس ارزنة الروم بود. ایران و عثمانی هر دو بر محمره ادعای حاکمیت داشتند. پایه استدلال ایران را حقوق تاریخی و مالکیت بالفعل محمره می ساخت؛ و شط العرب را رودخانه مرزی می شناخت که بنا بر عرف جاری و قوانین عمومی هر دو دولت حق آزادی کشتیرانی داشتند. از طرف دیگر، دولت عثمانی منکر حق حاکمیت ایران بر محمره بود و آن را از توابع بصره می شمرد. شط العرب را هم رودخانه داخلی بین النهرین قلمداد می کرد. این وجهه نظر عمومی عثمانی زاده منافع سیاسی و اقتصادی آن بود. کوشش داشت رودخانه مهمی که به قلب امپراطوری می رسید و راه تجارت آن در شرق بود، در تصرف خویش درآورد و کشتیرانی آن را در انحصار خود داشته باشد.

اما باید دانست که مسأله محمره و شط العرب از دایره منافع ایران و عثمانی گذشته، با سیاست عمومی انگلیس در شرق و در خلیج فارس ارتباط داشت. این اندیشه در حکومت انگلیسی هند رواج گرفته بود که: چون دولت روسیه می تواند لشکر خود را از راه دریای سیاه به قزاق و شط العرب برساند و از آنجا به خلیج فارس سرازیر گردد - بر دولت انگلیس است که آن ابتکار را از روسها بگیرد، پایگاهی در دهانه شط تأمین نماید و راه روسیه را ببندد^۱. به علاوه انگلیس باید «وسائل رونق تجارت را از طریق شط العرب فراهم نماید، دولت عثمانی و حکومت پاشائی بغداد را تقویت کند، و مردم این ناحیه را به دفاع از تعرض احتمالی دشمن

شمالی مجهز گرداند»^۱. مبتکر این اندیشه یعنی جنرال «چسنی» معتقد بود همین که سپاه روس به شط برسد، به آسانی در کرانه خلیج پیش می‌رود و به بندر جاسک خواهد رسید. اما اگر انگلیس نیروی بحری خود را در شط برقرار کند جلو حرکت روسیه را می‌بندد^۲. این فکر نیز هواخواهانی داشت که حکومت نیمه مستقلی به دست داود پاشا در بین‌النهرین برپا شود که بر منطقه شط‌العرب و بنادر آن تا خلیج فارس فرمانروائی کند، و پاسدار منافع انگلیس در آن حدود باشد. (همین اندیشه بود که بعدها دولت نیمه‌مستقل عراق کنونی را به وجود آورد). وزارت خارجه انگلیس هیچ کدام از آن نقشه‌های طراحان حکومت کمپانی هند شرقی را نپذیرفت. خاصه اینکه تأسیس حکومت پوشالی بین‌النهرین، موجب تجزیه امپراطوری عثمانی در شرق می‌گردید. و سیاست عمومی انگلیس در آن زمان تقویت از دولت عثمانی در تقابل پیشرویهای محمدعلی پاشا خدیو مصر، در نواحی عرب‌نشین تا ساحل خلیج فارس بود.

لاجرم، موضوع سلطه مستقیم انگلیس در شط‌العرب و تأسیس پایگاه دریائی انگلیسی در آنجا منتفی گشت، و جهت عمومی سیاست انگلستان بر تقویت تسلط عثمانی در آن خطه قرار یافت. حکومت انگلیسی هند نیز جنرال «مون‌تیث»^۳ را مأمور مطالعه طرح استراتژیکی آن کرد، و نقشه‌ای پرداخت که به موجب آن شط‌العرب و بنادر آن از جمله محمره به تصرف ترکان درمی‌آمد، و کانال «حفار» که رودخانه کارون را به شط پیوند می‌داد، به دست عثمانی می‌افتاد. در حقیقت منافع دفاعی و سیاسی دستگاه هند انگلیسی دلالت بر سلب حاکمیت ایران بر محمره و نفی حقوق آن بر شط و تقلیل قدرت آن در آن منطقه، داشت. انگیزه دیگر حکومت هند این بود که تسلط عثمانی را بر شط و محمره خیلی بیشتر به صرفه سیاست خود می‌دانست. زیرا اولاً به نظر آن اقتضا نمی‌کرد که مصب شط‌العرب در دست کشوری باشد که احتمالاً به دشمنی انگلیس برخیزد. و ثانیاً سپاه انگلیسی به آسانی می‌توانست از راه محمره، خوزستان را اشغال نماید. ارزش این مطلب در جنگ ایران و انگلیس معلوم گشت^۴.

۱- اسناد وزات هند، گزارش F.R. Chesney، ۱۹ دسامبر ۱۸۳۲. ۲- همان.

3- Monteith

۴- در جنگ ایران و انگلیس (۱۸۵۷) پس از آنکه لشکر انگلیسی بوشهر را گرفت، محمره را پایگاه تجاوز نظامی به خوزستان قرار داد. ترکان به تأمین آذوقه و وسائل حمل‌ونقل قشون مزبور کمک عمده کردند. اما دولت انگلیس نخواست که سپاه عثمانی مستقیماً در جنگ علیه ایران و اشغال محمره دخالت نمایند زیرا بیم داشتند مبادا روسها به دفاع از ایران (و به موجب عهدنامه ارزنة الروم که حاکمیت ایران بر محمره شناخته گردیده بود) به خاک عثمانی در اروپا حمله برند.

نقشه جنرال «مون تیث» در تأیید حاکمیت عثمانی بر محمره و سلب حقوق ایران، مورد پشتیبانی کانینگ سفیر انگلیس در اسلامبول واقع شد که همواره دوستدار جدی «باباعالی» بود. سرهنگ ویلیامز نماینده انگلیس در کنفرانس ارزنة الروم نیز (که پیش از آن در خدمت حکومت هند بود) مبلغ همان سیاست بود. رأی ویلیامز این است: ادعای ایران بر محمره برپایه «حق تصرف» موجود قرار دارد؛ اما عقیده من و ربرت کرزن مبنی بر پشتیبانی از ادعای دولت عثمانی است. و نظر ما بر این دلایل نهاده شده: نقشه مرزی که ژنرال «مون تیث» در هند ترسیم نموده؛ مطالعه شخصی خودم در مدت اقامت طولانی در هندوستان؛ رأی قاطع سرهنگ «تیلور» کنسول ما در دمشق؛ و گفته شفاهی پاشای زهاب و شیخ ثامر (رئیس ایل چعب معزول از جانب دولت ایران). ویلیامز می‌افزاید: «اگر این براهین را در برابر دلایل تاجر ارمنی مقیم بوشهر، و نوشته سرهنگ «شیل» وزیر مختارمان در تهران، در ترازو بسنجیم - حاصل آن «به حد خیلی زیاد به نفع عثمانی تمام می‌شود»^۱

اما وزارت خارجه انگلیس نقشه مدیران کمپانی هند شرقی را در مورد محمره نپذیرفت. عقیده لرد ابردین پس از گفتگوی با سفیر روس در لندن، مبنی بر تأیید حق حاکمیت ایران قرار گرفت. از همین قرار به کانینگ و شیل دستور فرستاد. شیل آن را پسندید و منصفانه دانست. اما کانینگ از خواندن دستور ابردین چون «شیری که در قفس افتد به خشم آمد». و هرچه کوشید که رأی وزیر امور خارجه را عوض کند، فایده‌ای نبخشید^۲. کانینگ چاره‌ای نداشت جز فرمانبرداری از دستور لرد ابردین، هر چند بعد از آن میانه آن سفیر و وزیر شکرآب شد. پس، کانینگ در پاسخ نامه ویلیامز که مدافع ادعای ترکان بود، چنین نوشت: «راجع به دلایلی که به نفع ادعای عثمانی بر محمره و زهاب نگاشته بودید - از هر اظهار نظری به عمد پرهیز می‌جویم تا اینکه جریان گفتگوی کنفرانس ایجاب کند عقیده خود را به درستی بگویم و بتواند مؤثر افتد». به دنبال آن می‌نویسد: «درست دستگیریم نشد که آیا همه اطلاعاتی که سرهنگ شیل درباره حقوق ایران بر محمره از بندر بوشهر به دست آورده بود، همان است که فرستاده بود - یا اینکه دولت ایران و میرزاتقی خان می‌توانند اسناد دیگری را ارائه دهند». به هر حال «هنگامی که نمایندگان ایران و عثمانی میانجی‌گری و حُسن توسط شما را خواستند، البته شایسته است همه براهین و مدارک آنان را در اختیار داشته باشید. و اگر توافقی حاصل نشد مجموع آنها را به اضافه عقیده پخته

۱- انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۳.

خودتان و همچنین نظر نماینده واسطه روسیه را با هم یا جداگانه، برای مطالعه من بفرستید»^۱ از دستور سفیر انگلیس در اسلامبول برمی آید که شیوه سیاست او به اجبار تعدیل یافت. از ویلیامز رسیدگی به همه اسناد و «عقیده پخته» ای را می خواهد، و نسبت به حقوق ایران بر محمره با دید تازه ای می نگرد. (گرچه خواهیم دید که پس از استعفای لرد ابردین، اندیشه سابق در محدود کردن حاکمیت ایران بر محمره و شط العرب از نو جان گرفت).

مسأله محمره را وزیر نظام در جلسه هفتم کنفرانس به میان کشید. انور افندی یکسره منکر حقوق ایران گردید و به تندی گفت: محمره جزو خاک عثمانی است و ایران را بر آن هیچ حقی نیست^۲. میرزاتقی خان سند رسمی قاطع بسیار معتبری که دولت عثمانی چند سال پیش صادر کرده بود، در جیب داشت. اما هنوز عرضه نداشت و در پاسخ انور افندی نخست گفت: نه فقط محمره به ایران تعلق دارد - بلکه دولت ایران بر شهرهای قارص، بایزید، وان و سلیمانیه حقوق مسلم دارد. پاره ای از آنها از توابع خوی و برخی دیگر جزو سرزمین کردستان و کرمانشاهان اند^۳. وزیر نظام می دانست که تصرف آن شهرها کاری خرد و عملی نبود، و نه در باطن چنین تصویری را داشت. اما آن سبک دیپلماسی او بود که دست بالا را گرفت. - و خواست بیم در دل نماینده عثمانی اندازد و به نماینده انگلیس نیز بفهماند که تردید در حقوق ایران بر محمره، کشمکش دیرین دو همسایه را نو خواهد کرد و ایران نیز متقابلاً چه ادعاهائی خواهد نمود. همین که گفت و شنود اوج گرفت میرزا تقی خان در جلسه هشتم متن فرمان سلطان محمود ثانی مورخ محرم ۱۲۵۴ را خطاب به علیرضا پاشا حاکم بغداد، از جیبش بیرون کشید و به آرامی خواند. همه را شگفت زده کرد. در فرمان سلطان خطاب به علیرضا پاشا می خوانیم:

اطلاع یافته ایم که پس از تنبیه قبیله یاغی بنی لام قشون شما به سوی بندر محمره در شط العرب حمله برده اند. از آنجا که «محمره از توابع ایالت فارس است و اهالی آنجا از جانب حکومت خود اجازه جنگ نداشتند در مقام منازعه برنخواستند». و نیز چون میرزا جعفرخان وزیر مختار دولت ایران در قسطنطنیه استرداد محمره را خواسته است، و به علاوه ما طالب دوستی و خوش همسایگی با دولت ایران هستیم، مأمور معتمدی را به بغداد فرستادیم که درباره آنچه در محمره گذشته تحقیق کند «بنابراین همین که فرمان مقدس ما به شما می رسد لازم است در کار تحقیقات مأمور ما مساعدت کنید... و هر آینه حالت تعرض به خاک ایران وجود دارد، چون

۱- انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲ کابینگ به ویلیامز ۲۷ اکتبر ۱۸۴۳.

۲- همان، ویلیامز به کابینگ ۸ دسامبر ۱۸۴۳.

۳- انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کابینگ ۲۷ دسامبر ۱۸۴۳.



میرزا تقی خان امیر کبیر در چهل و پنج سالگی

«... در زمان صدارت امیر نقاشی شده و اصل آن در خانواده حاجی نظام الدوله در تبریز بوده است و آن اصیل ترین شبیهی است که از او به دست ما رسیده است...»
 (نقل از «امیر کبیر و ایران» اثر دکتر فریدون آدمیت، چاپ ششم، ص ۲۷، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱).

برخلاف عهدنامه‌ها و شرایط میان دو مملکت می‌باشد، فوراً محمره را به آن دولت بازگردانید و سند استرداد آن را خدمت وزرای ما تقدیم بدارید. و از این پس دقت و مراقبت کنید که چنین اموری که منافی عهدنامه و شرایط موجود است اتفاق نیفتد. مقرر داشتیم که این فرمان از دفتر همایون رسائل ملکی مامصحوب مأمور ما به شما ابلاغ گردد. بنا بر مراتب مسطور، همین‌که اوامر ما بر شما مشهود گردید فرمان و اراده ما را مجری دارید، و ترتیب صحیحی دهید که عوالم صلح و مودت موجود میان دو مملکت جاوید بماند. و نیز مراتب را به قسطنطنیه معروض بدارید... محرم ۱۲۵۴^۱

با سند معتبری که میرزا تقی‌خان روی میز کنفرانس نهاد، و شیوه آرام و ماهرانه‌ای که در مذاکره به کار برد، برهان دیگری در ابرام حق حاکمیت ایران بر محمره لازم نبود. محیط کنفرانس هم بر تأیید آن قرار گرفت. اما دولت عثمانی بیکار ننشست. بعضی از شیوخ خوزستان را مانند شیخ‌نامر رئیس سابق ایل چعب که از درگاه شاه رانده شده و اکنون زیر حمایت حاکم بغداد می‌گذراند، به ارزنة‌الروم آوردند - که در حضور نمایندگان روس و انگلیس به سرپرستی خود به آل عثمان گواهی دهند. انور افندی مجلس خصوصی با شرکت نمایندگان مزبور ترتیب داد. شیخ‌نامر خود را «شیخ‌المشایخ» ایل چعب معرفی کرد و گفت: او و اجدادش قریب صد تا دوست سال کمتر یا بیشتر حکومت داشته‌اند^۲. به علاوه انور افندی به ویلیامز و دینز (نمایندگان انگلیس و روس) گفته بود: هر آینه گفتگوی کنفرانس به ثمر نرسد و کار دو دولت به بیکار کشد، رؤسای ایلات ایران آماده‌اند علیه ایران و به سود عثمانی قیام کنند. ویلیامز می‌نویسد: «در این تردید است که سخن انور افندی راست باشد. به هر صورت با مشورت با همقطار روسی تصمیم گرفتیم که حتی به طور خصوصی هم چیزی راجع به سخن نماینده عثمانی به میرزاتقی‌خان نگوئیم»^۳. کنفرانس حاکمیت ایران را بر محمره و کانال حفار و جزیره خضر (آبادان کنونی) ابرام داشت، حقوق آن را بر قسمتی از ساحل چپ شط‌العرب شناخت، و آزادی کشتی‌رانی در شط‌العرب را تأیید نمود. این برجسته‌ترین کامیابی میرزاتقی‌خان در ارزنة‌الروم بود. اینکه بعدها دولت ایران در پاسداری حقوق خود کوتاهی ورزید، و انگلستان

۱- فرمان سلطان محمودثانی راکه وزیر نظام عرضه داشت در هجدهم دسامبر ۱۸۴۳ توسط مترجم نمایندگی انگلیس در کنفرانس به انگلیسی ترجمه شد. و آنچه ما به فارسی برگرداندیم از متن ترجمه انگلیسی آن است (انگلیس، ۲۴۸/۱۱۲).

۲- R. Curzon, p.82. شرح ملاقات با شیخ‌نامر و عثمان‌پاشا حاکم سابق زهاب را کرزن آورده است (همان

کتاب ص ۷۷-۸۲). ۳- انگلیس ۲۴۸/۱۱۲ ویلیامز به کانینگ ۴ دسامبر ۱۸۴۳.

وجهة نظرش را در قضیه شطالعرب با همان روش موزیانه پیش برد - ربطی با گفتگوی فعلی ما ندارد.

مطلب دوم در «نظم میرزاتقی‌خان» است. واتسون نویسنده روشن‌اندیش انگلیسی معاصر امیرکبیر، ماهیت حکومت او را نمونه «استبداد منور» می‌شناسد^۱ - که تعبیری است از فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه. واتسون می‌نویسد: میرزاتقی‌خان که «برای تجدید حیات ایران برخاست، یگانه مردی بود که کاردانی و وطن‌پرستی و اخلاق استوار، همه در شخصیت او جمع آمده بود. او می‌توانست رهبری کشتی دولت را به عهده گیرد، از میان صخره‌ها و خطرهایی که بر سر راه داشت بگذراند و سلامت به مقصد برساند»^۲. در ارزشیابی دولت امیر باید گفت حکومت او سه جنبه بسیار مهم داشت: یکی اینکه بر پایه «قانون و عدالت» نهاده شده بود^۳. دیگر اینکه به تربیت ملت معطوف بود. و سوم اینکه رضایت و خرسندی خاطر مردم را ربود. مجموع آن‌ها نظام سیاسی متمایزی را ساخت که به «نظم میرزاتقی‌خان» تعبیر می‌گردید، و ضرب‌المثل مردم و دیوانیان بود. درباره هر کدام از آن سه جنبه اصلی، توضیحی می‌دهیم:

در حکومت قانون و عدالت، رأی یکی از مورخان دریاری این است: امیر «چنان نظم و نسقی داد که هیچ‌کس قادر مطلق بر بیچاره فقیری نمی‌توانست تعدی کند»^۴. سخن خود امیر در نامه ۸ رمضان ۱۲۶۷ به جان داود این است: «قرار در کار حکام داده شده است که یک نفر جرأت یک دینار تعدی به احدی ندارد». به حاکم گیلان در ۲۸ ذی‌قعدة ۱۲۶۷ این‌طور دستور می‌دهد: «... بر وفق عدالت رفتار نمائید که احقاق حق بشود. اغماض و چشم‌پوشی ابداً در میان نباشد که... مفاخر عدالت است». باز در همان نامه تأکید می‌کند: البته «منتهای اهتمام را در اجرای حقوق ثابت و رفاهیت و آسودگی مردم خواهید نموده. امیر امنیت مدنی بی‌سابقه‌ای در ایران برقرار کرد. وزیر مختار انگلیس، پس از فتح مشهد به دست نیروی دولتی و برانداختن فتنه سالار، به اهجاب می‌نویسد: «مهمترین مطلبی که جلب توجه می‌کند این است که سربازان در همه مدت در شهر رفتار درستی داشتند، و از انضباط نظامی پافرا نهادند. و مانع گردیدند که به مردم مشهد تعدی و آزاری برسد»^۵. این درست خلاف آئین شمشیربندان بود که در دوره‌های پیش و پس از آن، هر شهری را می‌گرفتند کارشان چپاول بود و هر ستمی را بر مردم روا می‌داشتند.

درباره جنبه دوم حکومت امیر در پرورش عقلانی و تربیت مردم، بارها به گوش آنان

1- R. Watson, p.371.

۲- صدرالتواریخ (خطی).

۳- همان، ص ۳۸۲.

۴- همان، ص ۴۰۲.

۵- انگلیس ۶۰/۱۵۱ شیل به بالمرستون، ۲۵ مه ۱۸۵۰.

می‌رساند که: مقصود از اصلاحات و تأسیسات جدید «آگاهی و تربیت و خیر و منفعت خلق است»^۱. و همت دولت معطوف «به تربیت اهالی و اعیان و رعایا و تجار و کسبه خود است که بر دانش و بینش آنها بیفزاید و ... اطلاع و آگاهی و دانائی و بینائی اهالی این دولت علیه بیشتر شود»^۲. این نکته بسیار بامعنی است که کوشش داشته مردم به حقوق خود آگاه گردند و حتی در مقام حق‌طلبی برآیند. در هر مورد که حق کسی مورد دستبرد اهل دولت واقع می‌گردید و مظلوم دادخواهی می‌نمود، شرح آن را با نام و نشان در روزنامه نوشته و اعلام کرده که از چه قرار آئین عدالت اجرا گشت. شگفت اینکه در همان روزنامه منتشر شد که به حاکم گیلان دستور رفت که زیاده از مالیات مقرر از مردم گرفته نشود، و نیز مأموری از جانب دولت روانه گردید که «ابلاغ این حکم را بر عموم اهالی گیلان و طالبش نماید که زیاده از مبلغ مسطوره... ندهند»^۳. طرفه اینکه از جمله ایرادهائی که پس از عزلش بر او گرفتند این بود که: «... از حق نوکر [دولت] کم می‌کرد و به طریق بدهت بر رهیت می‌افزود»^۴.

خیرخواهی و دادپروری امیر، و اینکه «طبقهٔ زارع را از ستمگریهای گذشتهٔ عمال دولت رهائی بخشید»^۵ - مایهٔ عزت و اعتبارش در میان اصناف ملت گشت. از این نظر نیز از فرمانروایان معدود تاریخ ایران است که در نهایت اقتدار، محبوب جمهور مردم بود و ریاستش را به جان و دل می‌خریدند. در داستان شورش سربازان علیه امیر در ۱۲۶۵ (که عزلش را خواستار بودند و وانمود شد که از صدارت برکنار رفته) دیدیم که مردم شهر دکان و بازار و کاروانسراها را بستند، و به پیکار با سربازان یاضی و به پشتیبانی از وزارت امیر برخاستند. و چون حکومتش از نو مسجل شد، مردم به دنبال وی روان گشتند و قربانیاها کردند. در تاریخ جدید ایران، این نخستین تظاهر مردم بود به نفع زمامدار قادر وقت. و نیز از این نظر پرمعنی است که اولین بار می‌بینیم افکار عمومی به بستر تازه‌ای افتاده و جلوهٔ سیاسی محض یافت. نویسندهٔ صدراالتواریخ که تحت سرپرستی اعتمادالسلطنه پسر قاتل امیر زندگانی او را نگاشته، گوید: «در عهد امیر چنان نظمی به کار بود که گرگان را از گوسفندان هراس بود. و جمیع رعایا به بودن امیر راضی بودند. ولی اعیان مملکت چون مجال تعدی و خودسری نداشتند، به عزل او کوشیدند... و آخر پشیمان شده، قدر و مرتبهٔ امیر را شناختند که بقا و دوام او باعث نظام ملک و ملت بود»^۶. یکی از معانی شگرف دولت امیر همین است که قدرت را در راه سوء به کار نبرد. البته در

۱- روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، شمارهٔ ۲۶.

۲- همان، شمارهٔ ۷.

۳- همان، شمارهٔ ۲.

۴- همان، شمارهٔ ۵۰.

۵- انگلیس ۶۰/۱۳۸ شیل به بالمرستون، ۲۸ اکتبر ۱۸۴۸.

۶- صدراالتواریخ، خطی.

نظام حکمرانی او عنصر جبر وجود داشت و خیلی هم وجود داشت. اما برای اجرای نقشه اصلاحات دامنه‌دارش در وضع و حالت اجتماعی زمانه که می‌خواست جامعه قرون وسطایی ایران را به راه مدنیت جدید به حرکت آورد - جبر غیر قابل پرهیز و بلکه شرط ضروری بود. از امیرکبیر و ایران گذشته - اساساً در مورد هر جامعه و امانده و عقب‌افتاده دیگری، تحولات تند و سریع بدون عامل جبر امکان‌پذیر نیست (همچون روسیه عصر پترکبیر). ولی نکته اصلی این است که قدرت به نحو صحیح اعمال گردد، و امیر چنین کرد. ممکن است برهان آورد که زمانه امان نداد که قدرت صالح میرزاتقی‌خان تغییر ماهیت دهد، و به قدرت طالح بدل شود، و به فساد انجامد. شاید چنین باشد. زیرا از فطرت آدمی و ضعفهای نفسانی بی‌خبر نیستیم. و می‌دانیم که در سرشت قدرت فساد است. اما ما با واقعیات و امور متحقق تاریخ کار داریم. واقعیت این است که قدرت، خوی او را فاسد نکرد. درباره‌اش گفته‌اند. «در صفات پسندیده که در خور صدارت و امارت است، سرآمد اقران بود»^۱.

مفهوم «نظم میرزاتقی‌خانی» در دولت نیرومند مرکزی که تأسیس کرد، خیره‌کننده است. در دوره قاجار هیچگاه قدرت مرکزی به حد روزگار امیر نرسید، و هیچگاه اداره امور کشور به آن اندازه متمرکز نگشت. خواهیم دید که فرمان دولت تا نهایت نقطه جغرافیائی مرز بلوچستان (پیش از تجزیه فعلی آن که با فتنه آفاخان محلاتی رئیس فرقه اسماعیلیان و از عاملان حکومت انگلیسی هند آغاز گشت) روان بود. و همه ایلات دور افتاده سرحدی به فرمانبرداری پایتخت سر نهادند. در این کار قدرت و تدبیر را به آمیخت، از ایلات و عشایر فوجهای جدید سرحدی بوجود آورد که از ابتکارهای ارزنده اوست - و در بلوچستان دور افتاده، فوج توپچی جمازه سوار تأسیس کرد که با مقتضیات جغرافیائی آنجا سازگار بود. و سرانجام امنیت داخلی را برقرار ساخت. این معنی نیز باید دانسته شود که در فلسفه حکومت امیر، مفهوم امنیت تنها دلالت بر استقرار قدرت دولت و فرمانروائی سیاسی نداشت، بلکه شامل ایمنی اجتماعی و قضائی نیز می‌گشت. در داستان «هنگامه جوئی و خودسری» شیخ حسین نامی در بندر بوشهر، ضمن نامه صفر ۱۲۶۷ به وزیر مختار انگلیس ابلاغ کرد: «بدیهی است که نظم امور داخله مملکتی را اولیای دولت ابد مدت علیه معوق و مهمل نمی‌توانند گذاشت». اما به حاکم فارس دستور رفت که «با رأفت و ملایمت رفع بی‌نظمی شیخ حسین را کرده، نگذارد ضرری و خسارتی به سکنه و تجار آنجا برسد»، گرچه دور نیست که دست از خودسری بردارد. در این صورت «لابد برای انتظام ممالک پادشاهی کار منجر به قهر و غلبه خواهد شد. بنابراین کنسول انگلیس در بوشهر به هر

کدام از اتباع آن دولت که «علاقه و مال‌التجاره دارد، اعلام بکنند که مال‌التجاره و اثاث‌البیت خود را در جاهای امن و بی‌عیب، جایجا و نگاهداری نمایند. تا اگر دفع فساد آنجا به قهر و غلبه کشید، عیب و نقصی به اموال تبعه آن دولت بهیبه نرسد، و بعد از انتظام و رفع فساد آنجا به مکان خود معاودت نمایند».

در انتظام دستگاه دولت میرزاتقی‌خانی، حتی میرزا آقاخان نوری دشمن امیر، ضمن نامه‌ای به برادرزاده‌اش در فارس می‌نویسد: «حالت امروز ایران دخلی به شلوق‌کاری و هرزه‌گی ایران عهد حاجی میرزا آقاسی غیرمرحوم ندارد. کار، نظم و حساب به هم رسانیده...»^۱. جنبه دیگر نظم میرزاتقی‌خانی را از نامه‌ای که به شاه راجع به انتخاب عامل دولت برای لشکر آذربایجان نگاشته، می‌توان شناخت: «برای کار قشون آذربایجان، جز میرزا موسی و میرزا مصطفی احدی صلاح نیست. میرزا ابوالقاسم بی‌استخوان و طماع است. آذربایجان قائم‌مقام و امیرنظام دیده، این گونه آدمها مثل میرزا ابوالقاسم و میرزا صادق در آنجا نمود نمی‌کنند. آذربایجان جای سلطنت و جان سلطنت است، شوخی نیست»^۲. (از کسانی که نام برده تنها میرزا صادق پسرعموی میرزا آقاخان را می‌شناسیم که بعدها لقب قائم‌مقامی گرفت و از نایب‌الکران بود). در نامه دیگری که امیر پس از عزلش به شاه نگاشته، چنین دلسوزی می‌کند: «... این درد غلام را می‌کشد که مردم میرزا گویند آن نظم میرزاتقی‌خانی گذشت. مردن را بر خود گوارتر از این حرف می‌دانند...»^۳.

مفهوم نظم میرزاتقی‌خانی دلالت داشت بر کل نظام اصلاح و تغییر و ترقی که عصر امیرکبیر را می‌ساخت. او این ابتکار را داشت که اندیشه اصلاحات خود را در اثر مدونی به عنوان «کتابچه خیالات اتابکی» بنویسد. به تأسف این اثر به دست ما نرسیده و مآخذ آگاهی ما شرحی است که در رساله خطی ناشناخته‌ای به نام «شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی ایران» آمده. نویسنده این جزوه نام خود را باز نکرده، اما تصریح دارد که: چهارده سالی در خارج از ایران از جمله در فرنگستان گذرانده، و در خدمت دولت بوده، و هشت سال پس از امیر آن را نوشته است. شگفت اینکه این رساله را که به ناصرالدین‌شاه تقدیم داشته، از سلطنت ایران انتقادهای تند می‌کند. در خصوص دفتر اندیشه‌های میرزاتقی‌خان می‌گوید: روزگار با «دولت و ملت» ایران یاری نکرد که امیر ده سالی «به اختیار صدارت کند». اما «کتابچه و نقشه‌جات آن در کاشان به دست یکی از

۱- اصل نامه به خط و مهر میرزا آقاخان نوری از اسناد خان ملک ساسانی است. آن عبارت با حفظ املاي غلط چند کلمه، عیناً نقل شد. متن نامه در بخش یازدهم آمده است.

۲- نامه امیر به شاه (اسناد خان ملک ساسانی).

۳- نامه امیر به شاه، اسناد خان ملک ساسانی. متن نامه در بخش سرنوشت امیر نقل شده.

غفاریها افتاد. آن شخص بی‌انصاف چاپلوس به تهران آورده، به میرزا آقاخان داد و سیصد تومان مواجب، پانصد تومان انعام گرفته. خود آن شخص که کتابچه خیالات اتابکی را خوانده، مکرر در مجالس گفته بود: «و آن حاوی نقشه اصلاحات مملکتی بوده است»^۱.

بر آن یادداشت کوتاه و ناقص باید نکته‌ای هم از رساله خطی دیگری بیفزاییم، نکته‌ای که بسیار مهم و مکمل آن است. در رساله انتقادی میرزا یعقوب‌خان ازمنی که به عنوان «عریضه محرمانه» به ناصرالدین‌شاه نوشته، چند مطلب از گفتگوهای خود را با میرزاتقی‌خان آورده. از جمله اینکه امیر گفته بود: «مجالم ندادند و آلا خیال کنسلیطوسیون داشتم... منتظر موقع بودم»^۲. میرزا یعقوب‌خان مترجم سفارت در تهران بود، امیر را خوب می‌شناخت، و آن «عریضه» را بیست سال بعد از اسلامبول برای شاه فرستاده، و دلیلی ندارد که در درستی روایتش شک کنیم. خاصه آنکه دیگر مطالبی که آنجا از زبان امیر آورده، بی‌کم‌وکاست با نامه‌های خصوصی او به شاه راست و درست است. باری، «خیال کنسلیطوسیون» با مضمون «خیالات اتابکی» در صورت و معنی دقیقاً می‌خواند. و منظور او «دولت منتظم» است که پایه‌اش بر قواعد و اصول باشد، نه بر اراده و هوس فردی. شیل به پالمستون می‌نویسد: امیرنظام «دربارۀ امور سیاسی اروپا و بنیادهای اجتماعی‌اش آگاهی داشت»^۳. به هر حال، هدفش در رفورم نظام سیاسی مشخص بود.

در مقام دولتمدار، نظم میرزاتقی‌خانی یک جهت عمومی دیگری هم داشت که اینک به آن می‌پردازیم.

در کتاب سیاست خارجی امیر، ناسیونالیسم عنصر بسیار قوی است، و در هر ورقی به چشم می‌خورد. دکتر پلاک اتریشی گوید: میرزاتقی‌خان «مظهر وطن‌پرستی است که در ایران اصل مجهولی است»^۴. وزیر مختار انگلیس که از روز اول تا آخر صدارت امیر با او در کشمکش بود و اغلب بر وی خرده می‌گیرد، اعتقاد دارد: «امیرنظام یکی از افراد انگشت‌شماری است که نیکبختی و وطنش را در دل دارد»^۵. جای دیگر می‌آورد: «قدرت فکر و وطن‌پرستی امیرنظام و هشق او به

۱- شرح عیوب و علاج نواقص مملکتی (خطی).

۲- میرزا یعقوب‌خان، عریضه محرمانه به ناصرالدین‌شاه (خطی).

۳- انگلیس، ۶۰/۱۶۴ شیل به پالمستون، ۱۸ نوامبر ۱۸۵۱.

4- J. Polak, vol. 1., p.297.

۵- انگلیس ۶۰/۱۶۶ شیل به پالمستون، ۱۵ دسامبر ۱۸۴۹.

خوشبختی ایران جلب احترام کرده است»^۱. امیر از این بابت میرزا جعفرخان مشیرالدوله را می ستود که «غیرت ملت و خاک» داشت و در آنچه سود ایران بود کمال «دلسوزی و غمخواری» می نمود.

واتسون مؤلف انگلیسی که بارها به او استناد جسته‌ایم، در تشریح وجهه نظر امیر می نویسد، «نمایندگان روس و انگلیس در تهران که بیش از اندازه مصمم به تحکیم نفوذشان در دربار ایران بودند، نمی توانستند نسبت به کوشش امیرنظام در برپا کردن دولت نیرومندی که پایه اش بر قانون و عدالت باشد، همدلی داشته باشند». از این رو، همینکه او خواست جلو سوء مداخله آنان را در امور ایران بگیرد، به مخالفت برخاستند، مداخلاتی که «مغایر اصول حقوق بین الملل بود»^۲. جالب توجه آنکه واتسون در تأیید نظر خود، رأی حقوقدان نامدار سویسی واتل^۳، را نیز در حاشیه آورده است.

در برابر نظر واتسون، به عقیده مؤلف دیگر انگلیسی نیز توجه بدهیم: جی. کلی^۴ می نویسد: «ایستادگی میرزاتقی خان در دفاع از حاکمیت ایران، در سیاست او علیه دو دولت نیرومند روس و انگلیس نمودار است، گرچه وطن پرستی او گاه به تعصب در ملت پرستی یعنی شوینسم می رسید»^۵. این ایراد را بر سخت پایی امیر در مقابله با سیاست تعرض و تعدی انگلیس در خلیج فارس، در اوج قدرت استعمار پالمرستونی می گیرد. واتسون همزمان امیر بود، دبیر سفارت انگلیس در تهران، روشن اندیش و فرهیخته، و این اندازه از تعصب آزاد که از انتقاد روش استعماری پاک نداشت. مستر کلی مؤلف معاصر ماست، پژوهشگر دستگاه مستعمرات (کمونولث فعلی)، تألیفش به نام «بریتانیا و خلیج فارس» (۱۹۶۸) در توجیه سیاست استعماری است، و در فهم سیاسی و تفکر تاریخی متوسط، تعصبش از شوینسم به جینگوئیسم^۶ انگلیسی می رسد. و ناموجه نیست که اثرش را به سردیدربولارد تقدیم داشته که اعتبار واقعی اش به اصطلاح در حد یک «کُلنل مستعمراتی» بود، بدسگال و بدخواه ایران.

بگذریم. وزیر مختار انگلیس در تشریح اصول سیاست خارجی میرزاتقی خان می نویسد: «بزرگترین هدف امیر این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد، و مقامشان را در انظار جمهور مردم هرچه ممکن باشد بی مقدارتر کند... تنها حسنش این است که مصمم به جلوگیری از

۱- انگلیس ۶۰/۱۶۹ شیل به پالمرستون، ۱۶ ژانویه ۱۸۵۲.

2- R. Watson, p.382.

3- E. Vattel.

4- J. Kelly.

5- J. Kelly, p.604.

6- Jingoism.

گسترش نفوذ روسیه است. و همین حسن او معایش را می پوشاند^۱. در همان جهت بود که امیر گاه از پاسخ‌های سرزنش‌آمیز رسمی هم پروا نداشت. در فتنه سالار که خراسان را خطر تجزیه تهدید می‌کرد - و نمایندگان روس و انگلیس با هم به پایمردی برخاستند، در شعبان ۱۲۶۶ به هر دو نوشت: از آن نمایندگان «می‌خواهیم که اسم این‌طور مقصر و یاغی را به زیان نیاورند... پایه خیرخواهی خودشان را خیلی بالاتر از آن خواهند دانست که مذاکره به اسم مثل او مقصری نموده باشند». این جواب امیر برایشان بس گران آمد و گله‌مندانه نوشتند: «چنین تصور نمی‌کردند... خود را مستوجب این‌گونه جواب از جانب آن جناب بدانند»^۲.

سیاست خارجی ایران در آن جهت پیش می‌رفت و میرزاتقی‌خان را نماینده استقلال‌طلبی ایران می‌شناختند. باعزل او از وزارت و تبعیدش به کاشان، میرزا جعفرخان مشیرالدوله از کمیسیون مرزی ایران و عثمانی به صدراعظم بعدی می‌نویسد: حالا نمایندگان روس و انگلیس «تغییر سلوک داده‌اند» و دانسته‌اند که «این ایستادگیها و سختیها از وجود شخص خود میرزا تقی‌خان بوده است». از این رو «حضرات خیالات خود را بالا برده‌اند، چنان می‌دانند که هر نوع حکم از تهران بخواهند به آسانی خواهند آورد». پس «اراده دارند تکلیف کنند دولت ایران، بیرق را از محرمه بردارند...» به این نامه تنبه‌آمیز مشیرالدوله، میرزا آقاخان نوری در ۲۲ صفر ۱۲۶۸ (زمانی که امیر هنوز زنده بود) این پاسخ خواندنی را می‌دهد: «خیلی تعجب از شما دارم که چنین تصورات را بکنید. مگر چه شده است و چه اتفاق افتاده که بعد از عزل میرزاتقی‌خان، به این خیالها افتاده‌اند؟... چه چیز است که از نبودن او مردم به این‌طور خیالات افتاده‌اند؟... به هون الله تعالی پس از عزل او کارها منظم‌تر و امر دولت در هر باب پیشرفتش بهتر است... شما این فقهه را حالی آنها بکنید که در دربار دولت ایران البته پنجاه نفر بهتر از میرزاتقی‌خان آدمهای معقول تربیت شده دارد...»

هیچ لازم نیفتاده بود که نکته‌ای را «حالی» نمایندگان انگلیس و روس کنند؛ به حقایق امور بهتر از آن صدراعظم دزد بی‌شرافت خائن واقف بودند. امیرکبیر و ایران اثری که می‌ماند به روزگاران.

۱- رجوع شود به فصل سیاست خارجی امیر.

۲- رجوع شود به بخش هشتم: شورش سالار در خراسان.